

بازنگری در سهم الارث زوجه و درخواست حذف ماده ۹۴۶ قانون مدنی

(یک طرح پیشنهادی مشفقانه)

علی بهاری راد^۱

طلیحه سخن

پرواضح است موضوع مورد بحث ما، یکی از مهم ترین مباحث قرآنی، نه تنها مبتلابه جهان اسلام بلکه کل جهان است چرا که امر ارث و میراث و وراثت، مورث و توارث، از ابتداء خلقت بوده و هست و خواهد بود و اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین و مترقی ترین آئین تا ابدیت می بایست به عالم بشریت از هر قوم و رنگ و نژاد و... شایسته ترین و منطقی ترین راه و روش را ارائه کند، همان گونه که احکام و فرمان های صریح و تعالیم و معارف عالیه قرآنی، کلی و جهان شمول و براساس فطرت و حکمت و رحمت و بر سیل عقل و عدل و متضمن عزت و سعادت و امنیت جوامع بشری است و اختصاص به مسلمانان ندارد؛ هرچند که مخاطبین آنها بعضاً مسلمانان و مؤمنان باشند و در برخی از جوامع که ادعای مسلمانی ندارند آنچه در عمل مشاهده

می شود ملهم از دستورهای قرآنی است و سوره مبارکه نساء با (یا ایها الناس) شروع شده و تا آیات ۱۲ موارد مربوط به اموال یتیم و مهر (صداق) و سهم الارث زنان و سایر حقوق و امتیازات زنان، جامعیت و عمومیت دارد و حقوق فرضیه و محتمله و محققه زنان عالم که قریب به نصف بیشتر یا کمتر جمعیت جهانی را شامل می گردد مشخص و معین فرموده و با علم به اینکه از قرائت و ترجمه و تفسیر آیه مورد بحث و دیگر آیات مربوط به مبحث ارث، به استناد تفاسیر مفسرین بزرگ جهان تشیع بلکه جهان اسلام، هیچ گونه تصریح و تأکیدی دال بر حرمان زنان از عین یا ثمن عرصه زمین، باغات، عمارات و هرگونه ابنیه دیگر، لحاظ نمی گردد و عملکرد قریب به اتفاق فرق و مذاهب اسلامی منطبق با منطوق قرآن است و احتمالاً تنها تشیع بر این حرمان مباشرت و مداومت دارند و این سؤالی است که بخش اعظم جامعه تشیع اناً و ذکوراً در ادوار و اعصار گذشته مطرح کرده اند که به هر دلیل غیر مسموع و منتج به نتیجه نشده است.

در ربع قرن اخیر که به فضل و عنایات یزدان و همت والای امت و رهبر در کشور ما حکومت اسلامی تشکیل و نسیم جانفزای رحمانی و شمیم ازهار و ریاحین روحانی در بهاران علوی، ژرفای جانها را با انوار قرآنی منور و به یمن و برکت آن خواستها و نیازهای مردم هوشمند و شریف و غیور و دینمدار را در تحقق مبانی دینی در کلیه شئون اجتماعی و تدوین و اجرای قوانینی را که تاکنون در بوته ابهام و نسیان، مستور و مکتوم مانده بود با اهتمام دلسوزان و مسئولان نظام و به تدریج در اولویت‌هایی بسته به نیازهای جامعه، جامه عمل به خود می پوشند، شاهد و ناظر هستیم.

از علمای اعلام و استادان و بزرگان و دانشمندان معظم و حقوقدانان برجسته و فضلا و فرهیختگان انتظار فراوان دارد این پیشنهاد را وجهه همت خویش قرار داده و عنایت خاص مبذول و قربه الی الله در تجدید نظر موضوع طرح و اعلام رأی اقدامات عاجل و قاطع و شایسته معمول فرمایند.

خداوند متعال در قرآن مجید می‌فرماید: و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الرّبع مما ترکن من بعد وصیتہ یوصین بها اودین و لهن الرّبع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم من بعد وصیتہ توصون بها او دین و... (آیه ۱۲ سوره نساء)

ترجمه این قسمت از آیه: (و سهم مردان از ترکه زنان نصف است اگر آنها را فرزند نباشد و اگر فرزند باشد ربع خواهد بود پس از خارج کردن حق وصیت و دینی که به دارایی آنها تعلق گرفته و سهم ارث زنان ربع ترکه شما مردان است اگر شما را فرزند نباشد، چنانچه فرزند داشته باشید ثمن خواهد بود پس از اداء حق وصیت و دین شما...)

از مدلول صریح آیه شریفه به وضوح مشخص می‌شود:

همان طوری که سهم الارث زوج از ماترک زوجه متوفیه، به میزان یک ربع ترکه است سهم الارث زوجه نیز از کل ماترک زوج، به میزان یک ثمن ترکه است اگر آنها را فرزند باشد و سهم الارث زن از ترکه مرد به میزان یک ربع کل ترکه و سهم الارث مرد از ترکه زن نیز به میزان نصف کل ماترک است اگر آنها را فرزند نباشد.

تأمل و تدبیر در آیات ارث:

- ۱- در آیه ۱۲ سوره نساء چهار مرتبه عبارت (ماترک) آمده است.
- ۲- در آیه مذکور، یکبار کلمات سدس و ثلث آمده و نسبت به آنها پسوند (ماترک) نیامده است.
- ۳- در آیه ۱۲ مذکور سه مرتبه جمله (من بعد وصیة یوصین بها او دین) با تفاوت‌های جزئی آمده است که تأکید دارد سهام ارث، پس از خارج کردن و اداء حق وصیت و دینی که به دارایی آنها تعلق گرفته است، تقسیم خواهد شد.
- ۴- در قسمتی از آیه مذکور آمده است: (غیر مضارٍ وصیة) ترجمه: (در صورتی که وصیت به حال ورثه بسیار زیان‌آور نباشد)، یعنی زاید بر ثلث نباشد.

۵- در قسمتی از آیه ۱۱ سوره نساء آمده است:

أَبَاؤَكُمْ وَابْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنْ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا.

ترجمه: (شما این را پدران یا فرزندان و خویشان کدام یک بخیر و صلاح به ارث بردن به شما نزدیکتر است نمی دانید، تا در حکم ارث مراعات کنید، این احکام فریضه‌ای است که خدا باید معین فرماید، زیرا خداوند به هر چیز دانا و به همه مصالح خلق آگاه است).

۶- در آیه ۱۱ سوره مذکور یک مرتبه آمده است: (من بعد وصیة یوصی بها او

دین)

۷- در ذیل آیه ۱۲ سوره نساء آمده است: من الله و الله علیم حلیم

ترجمه: (این حکمی است که خدا سفارش فرموده است و خدا به همه احوال بندگان دانا و به هر چه کنند حلیم و بردبار است)

۸- آیه ۱۳ سوره نساء به این ترتیب نازل شده:

تلك حدود الله و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها و ذلك الفوز العظیم

ترجمه آیه: (آنچه مذکور شد (در آیه ۱۲) احکام و اوامر خداست و هر کس پیرو امر خدا و رسول اوست او را به بهشت‌هایی که در زیر درختان آن نهرها جاری است درآورند و آنجا منزل ابدی مطیعان خواهد بود و این است پیروزی و سعادت عظیم.

۹- و من یعص الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله ناراً خالداً فیها و له عذابٌ مهین

ترجمه: (و هر که نافرمانی خدا و رسول کند و از حدود احکام خدا پا فراتر نهد او را به آتش درافکند که همواره در آن معذب است و همواره در عذاب خواری و ذلت خواهد بود).

۱۰- با عنایت به مفاد صریح آیه ۱۲ سوره نساء در سهم الارث زن و شوهر از

همدیگر دو مرتبه نسبت (ربع) و یک مرتبه (نصف) و یک مرتبه (ثمن) به کار رفته و در هر چهار مورد از کل ترکه مذکور افتاده و هیچ پسوند دیگری مبنی بر اطلاق آنها به غیر از کل ترکه نیامده است مضافاً بر اینکه کلمات ربع و ثمن به غیر از آیه مذکور در جای دیگر قرآن نیامده است.

از ترجمه ساده آیات مذکوره و توضیحات فوق‌الذکر به روشنی استنباط می‌شود: به همان ترتیب که زوج از کل ماترک زوجه از اصل ترکه (اعم از اموال منقول و غیرمنقول و هر آنچه مال و ملک و ترکه به آن اطلاق می‌شود) پس از کسر دیون و مال الوصیه، ارث می‌برد، زوجه نیز از کل ماترک زوجه از اصل ترکه پس از کسر دیون و مال الوصیه به نسبت‌های مصرّحه در آیه شریفه ارث می‌برد نه از بخشی از آن...

نظری اجمالی به موادی از قانون مدنی

در این ارتباط به مواد زیرین از قانون مدنی عنایت گردد:

ماده ۸۹۹:

فرض سه وارث نصف ترکه است:

۱- شوهر در صورت نبودن اولاد برای متوفا اگرچه از شوهر دیگر باشد.

۲- دختر اگر فرزند منحصر باشد.

۳- خواهر ابوینی یا ابی تنها در صورتی که منحصر به فرد باشد.

ماده ۹۰۰:

فرض دو وارث ربع ترکه است:

۱- شوهر در صورت فوت زن با داشتن اولاد.

۲- زوجه یا زوجه‌ها در صورت فوت شوهر بدون اولاد.

ماده ۹۰۱:

ثمن، فریضه زوجه یا زوجه‌ها است در صورت فوت شوهر با داشتن اولاد.

ماده ۹۱۳:

در تمام صور مذکوره در این مبحث هر یک از زوجین که زنده باشد فرض خود را می برد و این فرض عبارت است از (نصف ترکه) برای زوج و (ربع آن) برای زوجه در صورتی که میت اولاد و یا اولاد نداشته باشد و (ربع ترکه) برای زوج و (ثمن آن) برای زوجه در صورتی که میت اولاد یا اولاد داشته باشد و (مابقی ترکه) بر طبق مقررات مواد قبل مابین سایر وراثت تقسیم می شود.

ماده ۹۲۷:

در تمام موارد مذکور در این مبحث هر یک از زوجین که باشد فرض خود را از (اصل ترکه) می برد و این فرض عبارت از (نصف اصل ترکه برای زوج) و (ربع آن برای زوجه)

ماده ۹۳۸:

در تمام موارد مزبوره از این مبحث هر یک از زوجین که باشد فرض خود را از (اصل ترکه) می برد و این فرض عبارت است از (نصف اصل ترکه برای زوج) و (ربع آن برای زوجه)

ماده ۹۴۲:

در صورت تعدد زوجات (ربع یا ثمن ترکه) که تعلق به زوجات دارد بین همه آنان بالسویه تقسیم می شود.

ماده ۹۴۹:

در صورت نبودن هیچ وارث دیگر به غیر از زوج یا زوجه، شوهر تمام ترکه زن متوفات خود را می برد لیکن زن فقط نصیب خود را و بقیه ترکه شوهر در حکم مال اشخاص بلاوارث و تابع ماده ۸۶۶ خواهد بود.

با مذاقه لازم در مواد مذکوره و با توجه به اینکه مواد ۹۲۷ و ۹۳۸ عین هم و یک ماده بیشتر نمی تواند باشد و با اینکه احتمال اشتباه و مکرر بودن آنها می رود ولی یک متن و دو شماره از مواد قانون مدنی را به خود اختصاص داده اند که، احتمال عمده بودن آنها نیز می رود که می تواند شاهد نظر ما باشد چرا که در متن مواد مذکوره

چندین مرتبه عبارت (اصل ترکه) برای زوج و زوجه به کار رفته است و این اهمیت مطلب را اثبات و به وضوح می‌رساند که مواد قانونی فوق‌الذکر کاملاً منطبق با دستور صریح آیه ۱۲ سوره مبارکه نساء می‌باشد و لاغیر ولی همزمان به یک ماده دیگر قانون مدنی برخورد می‌شود:

ماده ۹۴۶:

زوج (از تمام اموال زوجه) ارث می‌برد لیکن زوجه از اموال ذیل:

۱- از اموال منقوله از هر قبیل که باشد.

۲- از ابنیه و اشجار.

و بلافاصله در تعقیب و تشریح ماده ۹۴۶ دو ماده دیگر نیز وارد شده است.

ماده ۹۴۷:

زوجه از قیمت ابنیه و اشجار ارث می‌برد و نه از عین آنها و طریقه تقویم آن است

که ابنیه و اشجار با فرض استحقاق بقاء در زمین بدون اجرت تقویم می‌گردد.

ماده ۹۴۸:

هرگاه در موارد ماده قبل ورثه از اداء قیمت ابنیه و اشجار امتناع کند زن می‌تواند

حق خود را از عین آنها استیفا نماید.

با وجود دلایل و براهین متقن، فلسفه و شأن ورود ماده ۹۴۶ به قانون مدنی که مغایر با نص صریح قرآن است چیست؟ و چرا از ابنیه و اشجار (اعیان) املاک آری ولی از عرصه املاک نه؟ لاقبل برای حقیر روشن نگردیده و مورد قبول نیفتاده و مورد تردید است و در طول نیم قرن اشتغال به امور دفتر اسناد رسمی، همواره مورد سؤال بوده که به علت عدم توانایی لازم و فرصت کافی و به دلیل اینکه در متن گواهی نامه‌های انحصار وراثت و احکام و آراء صادره از مراجع قضایی و شوراهای داوری و دادگاه‌های حقوقی و عمومی، جمله (یک هشتم از اموال منقول و ابنیه و اشجار سهم عیال یا سهم الارث زوجه) (ثمنیه اعیانی) ذکر می‌گردیده و می‌گردد. برای حقیر علی‌رغم میل باطنی راهی جز تبعیت از قانون نبوده و نمانده است ولی تا جایی که

مقدور بوده، در مقام توافق در سهم الارث و تقسیم ترکه بین وراث و مبیاعه و مصالحه که وراث می‌خواستند تمام یا بخشی از ماترک متوفی یا متوفیه را به نحوی مورد تقسیم قرار دهند، با توجه به متن آیات قرآنی و مواد قانون مدنی و ماده ۹۴۸ مذکوره همواره نظر شخصی خود را دایر به جلب رضایت زوجه و اختصاص یک هشتم از اصل ترکه را توصیه کرده‌ام هرچند بعضاً تصمیم دیگری اتخاذ نموده‌اند.

نظرات علماء و فقهاء

اینک در مقام تحقیق و تجسس و تفحص که با وجود آیات فوق‌الاشاره چگونه از طریق روایات یا نظر فقهاء یا به هر دلیل دیگر، برخلاف صریح آیات، حقوق حقه زنان (سهم الارث زوجه یا زوجات) مورد تضییع واقع شده به بعضی از تفاسیر قرآن و رساله‌های مراجع عظام فقهی و کتب احکام و حقوق مدنی برخی از علماء و حقوقدانان برجسته در حد توان مراجعه و به بخش‌های مربوط به سهم الارث زوج و زوجه آنها ذیلاً اشاره می‌شود.

فرازهایی از تفسیر المیزان

استاد علامه حضرت آیت‌الله سید محمد حسین طباطبایی رضوان‌الله علیه، ضمن ترجمه بخش نخست آیه ۱۲ سوره نساء: نیمی از ترکه زنهایتان به شما می‌رسد اگر فرزند نداشته باشند. پس اگر فرزندی داشتند یک چهارم مال شما است. پس از رسیدگی به وصیت و قرض آنها. زنها یک چهارم ترکه شما را بهره می‌برند اگر فرزندی نداشته باشید و اگر فرزندی داشتید پس بهره زنها یک هشتم ترکه است پس از رسیدگی به وصیت و قروض شما... و در تشریح و تفسیر آیه مذکور چنین فرموده است:

و اما جمله (للدکر مثل حظ الانثیین)^۱ با انتخاب این تعبیر، سنتی را که در جاهلیت میان اعراب مبنی بر منع زنها از ارث بردن بوده، ابطال می‌کند، درست مثل این است

که ابتداء ارث بردن زنها را مسلم و مقرر فرض نموده و سپس مقدار سهام مردها را دو برابر آن معرفی کرده باشد، یا اینکه در تشریح قانون ارث توارث زنها اصل مقرر شده تا که ارث مردها از روی آن فهمیده شود، و اگر این جهات در کار نبود حتماً می فرمود: (الانثی نصف حظ الذکر (از برای زنها نیمی از سهم مردها است) که فائده مزبور را ندارد و با سیاق آیه مبارکه نیز جور نمی آید، این نکته ای بود که از بعضی از علما نقل شده و اشکالی هم ندارد. و شاید این مطلب که در آیه به غیر از سهام زنها، سهمی صریح و مستقل نامبرده نشده است و هر جا هم به سهام مردها تصریح شده با تصریح به سهام زنها همراه است (مثل آیه بعد از این و آیه آخر سوره) مؤید این سخن باشند.

باری جمله: «لذکر مثل حظ الانثیین» مفسر جمله: «یوصیکم الله فی اولادکم»، است، ال در الذکر و الانثیین برای بیان جنس آنها است یعنی جنس مرد سهمی برابر دو زن دارد و این نیز در وقتی است که در میان وارثها مرد و زن هر دو با هم باشند، و نفرموده است: برای مرد مثل دو سهم زن (یا مثلاً سهم زن) می باشد. تا با اختصار اشاره ای نیز به سهم دو زن در هنگامی هم که منفرد باشند نموده باشد (خواهد آمد).

به هر حال، هنگامی که ورثه مرکب از مرد و زن باشند حق مرد دو سهم و سهم زن یک سهم است به هر اندازه ای که باشند.^۱

شیخ کلینی (ره) نیز در (الکافی) بیانی دارد، وی می گوید: (خداوند سهم دو دختر را با فرموده اش: (لذکر مثل حظ الانثیین) دو ثلث قرار داده. زیرا وقتی کسی دختری و پسری از خود باقی بگذارد سهم پسر که به اندازه دو دختر است دو ثلث می شود، پس سهم (یک دختر یک ثلث و دو دختر دو ثلث) است.^۲

درباره (من بعد وصیه یوصی بها او دین) وصیت همانی است که آیه: (کتب

۱. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۴۱.

۲. همان، ص ۳۴۳.

علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیة^۱ دعوت به آن می‌نماید، و در تقدّمش بر دین در آیه منافات با روایاتی که دین (قرض) را مقدم بر وصیت دانسته‌اند، ندارد زیرا گاهی نیز مطلب مهم را در اول کلام ذکر نمی‌کنند از آن رو که اهمیت و موقعیت او محفوظ می‌باشد و محتاج تأکید و تشدید و تقدیم نیست، پس با کلمه (او دین) مثل این است که یک پله ترقی کرده و نوعی افزوده باشد. و از آنجا سبب توصیف (وصیه) به (یوصی بها) که دلالت بر تأکید داشته و مشعر بلزوم اکرام میت و مراعات احترام وی در وصیت‌هایش می‌باشد. معلوم می‌شود همان طوری که در آیه دیگر فرموده است: (فمن بدّله بعد ما سمعه فانّما اثمه علی الذین یبدّلونه)^۲

و در ذیل همه (فریضة من الله)^۳ آمده است: ظاهراً فریضة منصوب است به یک فعل مصدر، و یک کلمه (خذوا = بگیریید) یا (الزموا = ملتزم بشوید) یا مانند آن در تقدیر است و تأکید به این مطلب است که سهام نامبرده معین و غیرقابل تغییر می‌باشد. این بخش از آیه متکفل میان سهام و ارث‌های طبقه اول یعنی اولاد، پدر و مادر، در صور مختلفه می‌باشد، سهم هر یک از پدر و مادر را که یک ششم ترکه است (در صورتی که فرزند نداشته باشد) و یک ششم پدر و یک سوم یا یک ششم برای مادر (در صورتی که فرزند نداشته باشد) و سهم یک دختر که نصف مال است و سهم بیش از یک دختر که دو سوم مال است (در صورتی که منحصر باشد) و سهم پسر و دختر که سهم پسر دو برابر سهم دختر است (در صورتی که پسر و دختری بازمانده باشند) همه را صریحاً بیان کرده و سهم دو دختر که دو سوم بود از آیه مفهوم است و بیان بقیه سهام به اشاره است، مثلاً سهم یک پسر (منحصر به فرد بدون شریک) تمام میراث است، از آنجا که سهم پسر مانند سهم دو دختر است و سهم دختر منحصر به حسب صریح آیه نصف بود، و اگر فقط چند پسر بازمانده بودند همگی یکسان ارث

۱. آیه ۱۸۰، سوره بقره.

۲. آیه ۱۸۱، سوره بقره.

۳. آیه ۱۱، سوره نساء.

می‌برند. این همه مطلب با این اختصار و ایجاز واقعاً اعجاز است.^۱

با ذکر مقدمه فوق در مورد بخش نخست آیه ۱۲ سوره نساء (ولکم نصف ما ترک

ازواجکم... توصون بها او دین) معنای آن روشن است:

نصف در نصف ماترک به حالت اضافه استعمال شده و (ربع) در (لهن الربع مما ترکتم) منقطع و بدون اضافه، زیرا صورت دوم مستلزم آن است که با (من) ظاهر یا مقدر - همراه باشد و معنای آن اخذ و شروع است و (من) بر سر هر اسمی دربیاید می‌فهماند که نسبت به آن چیز شروع شده، مانند یک جزء مستهلک و تابعی است و این نکته در جایی مناسب است که آنچه (من) قبل از او آمده با مقایسه به منبع خود اندک یا اندک نماند، مثل یک ششم و یک چهارم و یک سوم از هر چیز (که نسبت به آن چیز سهم وجودی اندکی دارند) برخلاف نصف و دو سوم لذا خداوند تعالی در یک ششم می‌فرماید السدس مما ترک و در یک سوم: (فلامه الثلث) و در یک چهارم: (ولکم الربع) بدون اینکه (السدس یا الثلث و الربع بلفظ ماترک) اضافه شوند، ولی سپس می‌فرماید: (ولکم نصف ماترک) و فلهن ثلثا ماترک، با اضافه (نصف و ثلثا بجملة ماترک) و فرموده: (فلها النصف) یعنی نصف ماترک و (ال) در (النصف) هم عوض مضاف الیه آن است.^۲

سخنی درباره ارث به نحو کلی

این دو آیه یعنی آیه یوصیکم الله فی اولادکم... و آیه: یستفتونک قل لله یفتیکم فی الکلاله... (که در آخر سوره است) با آیه: الرجال نصیب مما ترک الوالدان... و آیه: اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله (سوره احزاب آیه ۶ و سوره انفال آیه ۷۵)، پنج یا شش آیه هستند که اصل قرآنی احکام ارثی اسلام می‌باشند و روایات به بهترین وجه تفصیل و تفسیر معانی آنها را بیان نموده است.

کلیاتی نیز که از آنها به دست می‌آیند و اصل تفصیل احکام هستند از این قرارند:

۱. تفسیرالمیزان، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. تفسیرالمیزان، ج ۴، ص ۳۴۶.

۱- آنچه در آیه: (أَبَاؤُكُمْ وِ أَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ إِيهِمْ أَقْرَبَ لَكُمْ نَفْعًا) دانسته شد که نزدیکی و دوری در باب ارث مؤثر است، این وقتی با بقیه آیات ضمیمه شود، می‌رساند که در کم و بیش، اندکی و زیادی آن تأثیر دارد، هنگامی که با آیه: (و اولوا الارحام بعضهم...) ضمیمه گردد می‌فهماند که همیشه آنکه در نسب نزدیکتر است دورتر از خود را مانع می‌شود.

پس نزدیک‌ترین نزدیکان به میت، پدر و مادر و پسر و دختر او می‌باشند. زیرا واسطه‌ای بین آنها و میت وجود ندارد، و پسر و دختر مانع ارث بردن فرزندان خود می‌شوند، زیرا اینان هستند که واسطه نسب اولاد خود با پدر و مادر خود می‌باشند، هر وقت هم که واسطه از بین رفت اولاد جای واسطه قرار می‌گیرند.

در مرتبه دوم برادران و خواهران و پدر بزرگ و مادر بزرگ هستند زیرا ایشان با یک واسطه به میت متصل می‌شوند، پدر یا مادر و اولاد برادر و خواهر جای پدر و مادر خود را می‌گیرند، در مرتبه سوم عمو و دایی و عمه و خاله زیرا بین ایشان و میت دو واسطه موجود است، جد و جد و پدر و مادر، و همین طور...

و از مسئله قرب و بعد فهمیده می‌شود که نسبت کسی که به دو سبب به میت منتهی می‌گردد مقدم بر کسی است که به یک سبب منتهی می‌شود، و لذا کلاله پدری و مادری بر کلاله پدری تنها، مقدم است و با وجود آن، این ارث نمی‌برد، اما کلاله مادری با کلاله پدر و مادری مزاحمتی ندارد.

۲- در وارث‌ها در جهت دیگری نیز تقدم و تأخذ معتبر است، زیرا سهام گاهی که با یکدیگر جمع شده و بر اصل مال ترکه فزونی پیدا می‌کند، یک عده‌ای در سهام در موقع اجتماع با سهام دیگر تنزل می‌نماید، «مثلاً شوهر نصف بر است ولی اگر زن اولاد داشته باشد سهم وی تبدیل به یک چهارم می‌شود، زن نیز مانند او سهم یک چهارم دارد و در صورت بودن اولاد تبدیل به یک هشتم می‌شود» و یا مادر یک سوم سهم دارد لیکن اگر میت فرزند یا برادر داشته باشد، سهم وی به یک ششم

برمی‌گردد، ولی پدر در هر صورت یک ششم می‌برد...

۳- گاهی سهام اضافه بر اصل مال می‌شود... و همین طور گاه نیز اصل ترکه بیشتر از فریضه و (سهام) می‌شود... و روایاتی که از ائمه اهل بیت (ع) و روایاتشان مفسر قرآن مجید است، رسیده می‌گویند در صورت زیادتی سهام بر اصل مال، از آنهایی کسر می‌شود که (در هر صورت) فقط یک سهم ثابت دارند، یعنی دخترها و خواهرها نه دیگران مثل پدر و مادر و شوهر و زن که خداوند به حسب اختلاف موارد سهم مختلف برای ایشان فرموده و همچنین در موقعی هم که اصل ترکه بیشتر از سهام موجود باشد، زیادی آن داخل در سهم کسانی می‌شود که کسر بر آنها وارد می‌شد...^۱

عمر بن خطاب در روزگار خلافت خود، سنت (عول) را در صورت زیاد بودن سهام و (تعصیب) را در صورت زیاد بودن اموال، گذاشت، و مردم نیز در صدر اسلام (زمان وی و پس از او) بر همان سنت عمل کردند.

۴- با تأمل در سهام مردان و زنان معلوم می‌شود که سهم زن کم و بیش، کمتر از سهم مرد است، مگر در مورد پدر و مادر...

اما سبب اینکه سهم مرد کم و بیش دو برابر سهم زن است، آن است که مرد به حسب تدبیر عقلانی زندگی و مخارج منزل به عهده او بودن از زن برتر است. خداوند می‌فرماید: الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم^۲؛ قوام مشتق از قیام و به معنی اداره کردن معاش است و مقصود از (فضل) زیادی تعقل و اندیشه او می‌باشد، زیرا زندگانی مرد، زندگانی تعقلی و اندیشه‌ای، و زندگانی زن، زندگانی احساساتی و عواطفی است و اختیار مال را به دست عاقل و مدبر دادن به مصلحت نزدیکتر است تا به دست یک نفر احساساتی پرعاطفه، این

۱. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۳۴۸ الی ۳۵۰.

۲. آیه ۳۴، سوره نساء.

اختصاص هنگامی که با ثروت موجود دنیا که از نسل حاضر به آینده منتقل خواهد شد، مقایسه شود، ملاحظه می‌گردد که اداره دو سوم ثروت موجود دنیا در دست مردها و یک سوم آن در دست زنها است، پس تدبیر و اداره از روی تعقل بر تدبیر و اداره از روی عواطف و احساسات برتری داده شده و امور جامعه از این راه اصلاح گشته و زندگانی با خوشبختی توأم گردیده است.

این کسری در حقوق زن را خداوند در آنجایی که به مرد فرموده است که در کار زنان در دو ثلث دیگر مال، عدالت کامل را (که موجب شرکت کامل زن در مال مرد است) مرعی داشته باشد، جبران نموده، زیرا نیمی از دو سوم مال حق مرد، صرف زن خواهد گردید و حال آنکه هر زنی یک سوم یعنی حق خود را به دست خود داشته اختیار مصرف شخصی آن را دارد.

پس حاصل این قرارداد شرعی شگفت این شد که مرد و زن در مالکیت و مصرف به عکس یکدیگرند. مرد مالک دو سوم ثروت جهان و زن مالک یک سوم آن است و... و سزاوار آن است که فضل را که خداوند تعالی در قرآن به آن اشاره فرموده‌اند (الرجال قوامون على النساء بما فضل الله) همان فزونی و فضیلت طبیعی روح و تعقل مرد بر زن معنا کنیم نه زیادتی در تندی و سختی، زیرا صفت تندی و سختی در مردان اگرچه یک امتیاز وجودی بوده (نبودن آن نقص مرد محسوب می‌شود) و هر مردی بدان وسیله از زن متمایز است.

باری این تجهیزات متقابل و متعادل در مرد و زن باعث شده است که دو کفه زندگان جامعه مختلط انسانی نیز متعادل باشد، و حاشا که خدای تعالی زورگویی نموده یا در حکمش ستمی روا داشته باشد.

(ام یخافون ان یحیف الله علیهم)^۱ و (لا یظلم ربك احداً) و حال آنکه خود فرموده

است: بعضکم من بعض^۱ و به این التیام نیز اشاره‌ای در آیه نموده که: (بما فضل الله بعضهم علی بعض) و نیز فرموده: و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون، و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمة ان فی ذلك لآیات لقوم یتفکرون)^۲ شگفتی بیان این دو آیه را ببینید! در یکی انسان را (که البته با قرائن بعد معلوم می‌شود مقصود مرد است) به انتشار در گرد جهان و تلاش معاش، که لازمه‌اش دست زدن به هر سختی و زور است تا آنجا که به پیکارها و یغماگری‌ها نیز می‌رسد، توصیف می‌کند: که اگر انسان فقط این طور باشد می‌بایست بشر همیشه مرکب از دو دسته می‌بود که کارشان عبارت بود از: حمله، گریز!

ولی خدای تعالی زن را آفرید، و به آن چیزهایی که به مردان آرامش می‌بخشد مجهزشان نمود. و بینشان دوستی و رحم گذاشت که مردان را با زیبایی و عشوه و دوستی و رحم‌آوری به طرف خود بکشانند. پس زن‌ها پایه اول و عامل اساسی اجتماع انسانی هستند.

از ذیل آیه (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرهکم عندالله اتقیکم)^۳ روشن می‌گردد که آن برتری که در: (... بما فضل الله) گذشت برتری در مجهز بودن برای بهتر زیستن و بهتر جریان دادن زندگانی دنیا و معاش و بهتر اصلاح نمودن جامعه است، نه اینکه این همان فضیلت حقیقی در نظر اسلام (که عبارت است از نزدیکی بیشتر به خداوند) باشد، زیرا اسلام به هیچ یک از برتری‌های بدنی که فقط در زندگانی مادی دنیا سودمند می‌باشد، اعتنایی ندارد، اینها فقط وسایلی برای به دست آوردن نعم خداوند هستند.

پس، از همه آنچه گذشت معلوم گردید که مردان به سبب همان روح تعقلشان

۱. آیه ۴۹، سوره کهف.

۲. آیات ۲۰ و ۲۱، سوره روم.

۳. آیه ۱۳، سوره حجرات.

که باعث تفاوت در قضیه ارث و امثال آن می‌شود، بر زنان برتری دارند، ولی نه برتری به معنی، بیشی و کرامت و فضیلت که اسلام، بدان اهمیت می‌دهد فقط پرهیزگار هرکجا که باشد (ان اکرمکم عندالله اتقیکم)

بحث روایتی: تفسیر «الدر المنثور»: ابن جریر و ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده‌اند که: اعراب عهد جاهلیت به زنان و پسرکان ناتوان و فرزندان که طاقت پیکار نداشتند، ارث نمی‌دادند. عبدالرحمن برادر حسان شاعر مرده بود و زنی به نام ام کحّه و پنج دختر از او مانده بود. ورثه او همه اموال را گرفتند و بردند، ام کحّه به پیغمبر (ص) شکایت برد، این آیه نازل شد: (فان كان نساء اثنتين فلهن ثلثا ما ترك و ان كانت واحدة فلها النصف) سپس درباره ام کحّه فرمود: (و لهن الربع مما تركتم ان لم يكن لکم و لدفان كان لکم ولد فلهن الثمن) در همان کتاب: ابن جریر و ابن ابی حاتم، از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت:

آیه فرائض (ارث) که نازل شد و در آن برای فرزند پسر و دختر و پدر و مادر حقی قرار داد، مردم یا عده‌ای از مردم را خوش نیامد و گفتند: (اسلام به زن یک چهارم یا یک هشتم را ارث می‌دهد، به دختر نصف را)، بچه کوچک نیز سهم دارد و حال آنکه هیچ یک از این گروه اهل جنگ نیستند و نمی‌توانند غنیمتی به دست بیاورند! این همان کاری بود که اعراب در جاهلیت به آن عمل می‌کردند یعنی میراث را جز به کسی که اهل جنگ باشد نمی‌دادند و هرکس بزرگتر بود در ارث مقدم بود.^۱ نگارنده معتقد است: از سنن اعراب جاهلیت یکی هم (تعصیب) بود یعنی وقتی که میت پسر بزرگی که طاقت جنگ داشته باشد، نداشت، میراث را به نزدیکان پدری وی می‌دادند، اهل سنت این عمل را در موقعی که مال از فرائض و سهام اضافه بیاید در اضافه مال اجرا می‌نمایند، و شاید روایتی هم در این باب داشته باشند، لکن روایات متعددی دائر به نفی (تعصیب) و اینکه زائد بر سهام را باید کسانی که (اگر

مال کسر می‌آمد) کسر بر آنها وارد می‌شد (یعنی اولاد و برادران پدر و مادری یا پدری فقط و پدر در بعضی از صور) بدهند.

همان کتاب: الحاکم و البیهقی از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت:

اول کسی که در فرائض (عول) قائل شد عمر بود. وقتی به اشکال فروض ارث برخورد گفت: به خدا قسم نمی‌دانم با شما چه رفتار کنم؟ به خدا نمی‌دانم کدام مقدم و کدام مؤخرند؟ و در این مال بهتر آن می‌بینم که بین شما به حصه‌هایی تقسیم نمایم! سپس ابن عباس افزود: به خدا سوگند اگر آن را که خدا مقدم کرده بود مقدم می‌کرد و آن را که مؤخر کرده بود مؤخر در هیچ فریضه‌ای (عول) لازم نمی‌آمد، از او پرسیدند: کدام را خدا مقدم کرده بود؟ جواب داد: هر فریضه‌ای (هر سهمی) را که خدا از فریضه‌اش پایین نیاورد مگر اینکه به فریضه دیگری قرارداد آن را خدا مقدم کرده، و هر فریضه که هر وقت از فرضش زائل شد سهمی ندارد مگر آنچه را که باقی می‌ماند، همان است که خداوند مؤخر کرده، پس آنچه را مقدم کرده (زن و شوهر و مادر است) و آنچه را مؤخر کرده، (خواهران و دختران است) و هر وقت آنکه خداوند مقدمش نموده با آن کسی که مؤخرش ساخته، یکجا جمع شدند، بدو حق آن را که مقدم است کاملاً می‌دهند و اگر چیزی ماند مال بقیه است و اگر چیزی نماند سایرین حقی ندارند.

در همان کتاب آمده است: سعیدبن منصور از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: (آیا خیال می‌کنید کسی که شماره ریگ‌های بیابان (عالج)^۱ را دارد. نصف و ثلث و ربع در مال قرار داده است؟ در صورتی که همه مال دو نصف است و سه ثلث است و چهار ربع)

همان کتاب: سعیدبن منصور از عطاء روایت می‌کند که گفت:

به ابن عباس گفتم: مردم هر آینه به حرف من و تو گوش نمی‌کنند و اگر من و تو

۱. عالج - بیابان ریگ‌زار.

بمیریم میراث ما را آن طور که تو می‌گویی تقسیم نخواهند کرد. جواب داد، بیاید جمع شویم و بر رکن (پایه کعبه) دست بگذاریم و مباحله و دعا نموده و نفرین و لعنت خدا را به دروغ گویان بفرستیم! خدا نفرموده آن طوری که آنها می‌گویند!

کتاب الکافی: الزهری از عبیدالله بن عبدالله بن عتبہ روایت می‌کند که گفت:

نزد ابن عباس نشسته بودم که سخن فرائض ارث به میان آمد، ابن عباس گفت: سبحان الله العظیم! گمان می‌کنید آنکه شماره ریگ‌های بیابان عالج را دارد، در مالی نصف و نصف و ثلث قرار داده است؟ این دو نصف (که با هم جمع گردد) مساوی است با همه مال پس ثلث دیگر چه کار می‌کند؟ زفر بن اوس بصری گفت: ای ابن عباس! پس که این عول را در فرائض گذاشت؟ جواب داد: هنگامی که مسئله فرائض و سهام بر عمر بن خطاب در هم پیچیده شد (و نتوانست راه آن را پیدا کند) گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم کدام مقدم و کدام مؤخرند. و هیچ بهتر از این نیست که مال را به شما به حصه‌هایی قسمت نمایم و به هر صاحب حقی حقش را بدهم، سپس عول را در فرائض داخل کرد و به خدا قسم اگر آن را که خدا مقدم کرده مقدم نموده بود و آن را که مؤخر کرده مؤخر، در هیچ فریضه‌ای عول لازم نبود.

زفر بن اوس پرسید، کدام را مقدم و کدام را مؤخر کرده است؟ جواب داد: هر فریضه‌ای را که خدا از فریضه‌ای نازل نکرده مگر به فریضه دیگر، آن را خدا مقدم داشته، و اما آنچه را خدا مؤخر کرده هر فریضه‌ای است که حقی برایش نمی‌ماند مگر آنچه از دیگران باقی بماند، این نیز همان است که خدا مؤخر ساخته، اما آن را که مقدم داشته مثل سهم شوهر است که (نصف) می‌برد. پس وقتی چیزی که حق او را زائل کند داخل شد سهمش به (ربع) بر می‌گردد که هیچ چیز او را دیگر زائل نمی‌کند، و زن «یکربع» می‌برد پس وقتی به سمت «ثمن» (= یک هشتم) رانده شد و دیگر چیزی سهم او را زائل نمی‌کند، اینها فرائضی بود که خدا آن را مقدم داشته، و اما آن را که مؤخر ساخته، پس سهم دختران و خواهران است که به ترتیب (نصف و

دو سوم) می‌برند پس وقتی از سهم خود (به سبب وجود معارض ارثی رانده شدند حقی ندارند. مگر آنچه را که از مال باقی می‌ماند. اینان هستند که خدا مؤخر کرده، پس وقتی آنکه خدا مقدمش دانسته با آنکه مؤخر گشته با هم جمع شدند، ابتدا حق آن را که مقدم است کاملاً می‌پردازند پس اگر چیزی باقی ماند، مال کسی را که مؤخر است می‌دهند و اگر چیزی نماند پس حقی ندارد، زفر گفت: چرا نزد خود عمر به این مطلب اشاره‌ای نکردی؟ جواب داد: (ترس او مانع بود)

مؤلف المیزان (ره) می‌گوید: این سخن را حضرت علی (ع) قبل از ابن عباس مبنی بر نفی (عول) فرموده است. در کتاب الکافی در حدیثی از حضرت باقر (ع) نقل شده که فرمود: امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود: آن کسی که عدد ریک بیابان عالج را می‌داند هر آینه می‌داند که سهام ارث بر شش تا عول نمی‌کند اگر وجهش را می‌دانستید از شش تا تجاوز نمی‌کرد و جمله (لا تعول علی سته) یعنی بر نمی‌گردد بر شش فرض تا تغییرشان دهد و آن شش عبارتند از سهامی که (در قرآن به آن تصریح شده) یعنی: نصف و یک سوم و دو سوم و یک چهارم و یک ششم و یک هشتم).

در همان کتاب از حضرت صادق روایت می‌کند که فرمود امیرالمؤمنین (ع) فرمود: (سپاس خداوندی را که مقدم نمی‌کند چیزی را که مؤخر باید باشد و مؤخر نمی‌کند چیزی را که مقدم باید باشد که سپس دستش را به دست دیگر نواخت و فرمود: ای ملت سرگردان بعد از پیغمبر! اگر آن را که خدا مقدم کرده مقدم کرده بودید و آن را که مؤخر کرده مؤخر، و (ولایت و وراثت) را در جایی که خدا قرار داده بود قرار می‌دادید ولی خدا بر نمی‌گشت. و سهمی از فرائض خدا نیز برگشت نمی‌کرد، حتی دو نفر هم در حکم خدا اختلاف پیدا نمی‌کردند (امت در هیچ یک از اوامر خدا نزاع نداشت مگر اینکه علی آن را از کتاب خدا عالم بود، پس نتیجه کار خود را بچشید (فذوقوا و بال امرکم و ما فرطتم فیما قدمت ایدیکم و ما الله بظلام للعبد و سيعلم الذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون)

مؤلف: توضیح درباره نقص وارد برسهام ورثه، علاوه بر آنچه گفته‌ایم اینکه فرایض و سهامی که در قرآن گذشته است شش است: نصف، ثلثان (= دو سوم)، ثلث، سدس و ربع و ثمن.

این سهام گاهی با یکدیگر یکجا جمع می‌شوند و مزاحمت هم می‌کنند مثل اینکه نصف و دو تا سدس و یکربع، در طبقه اول ورثه ممکن است جمع شوند، یعنی (دختر، پدر و مادر زن وارث باپشند) یعنی: $(\frac{1}{4} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6} + \frac{1}{2}) = (\frac{26}{24})$ و همچنین دو ثلث و دو سدس و یکربع مثل (دو دختر و پدر و مادر و شوهر) با هم مزاحمت دارند، یعنی: $(\frac{1}{4} + \frac{2}{6} + \frac{2}{3}) = (\frac{30}{24})$ و نیز نصف و ثلث و ربع و سدس در طبقه دوم ورثه مثل: خواهر و شوهر و اجداد پدر و مادر مانع سهام یکدیگر هستند یعنی: $(\frac{1}{6} + \frac{1}{4} + \frac{1}{3} + \frac{1}{2}) = (\frac{30}{24})$ و نیز دو ثلث و ثلث و ربع و سدس مثل دو دختر و دو جد و شوهر نیز تراحم دارند یعنی:

$$(\frac{34}{24}) = (\frac{1}{6} + \frac{1}{4} + \frac{1}{3} + \frac{2}{3})$$

در این موارد اگر کسری را به سر همه ورثه بشکنیم همان عول می‌شود و اگر سهم پدر و مادر و زن و شوهر و کلاله مادری را که سهمشان (ثلث و سدس و نصف و ربع و ثمن) است از کسر حفظ کردیم (چون خدای تعالی این سهام را در حالت تراحم بدون ابهام تضمین کرده به خلاف سهام یک دختر و بیشتر و یک خواهر پدر و مادری یا فقط پدری و بیشتر و به خلاف سهام مرد و زن، یکی و بیشتر) کسر همیشه بر (اولاد و برادران و خواهران) وارد می‌گردد.^۱

در کتاب المعانی از محمد بن سنان روایت شده: که حضرت رضا (ع) در پاسخ نامه‌ای که از علت اینکه سهم ارث زن (نصف سهم مرد است) پرسیده بود، فرمودند: زیرا زن وقتی زناشویی نمود مالی می‌گیرد ولی مرد مالی می‌پردازد، لذاست که سهم مردان در ارث بیشتر است و علت دیگر بر اینکه حق مرد دو برابر حق زن است آن

است که زن جزء عائله مرد است، اگر محتاج باشد و برعهده مرد است که نفقه و سایر مخارج او را بدهد ولی برعهده زن چیزی نیست، از این جهت حق مرد بیشتر است و فرموده خدا این است: (الرجال قوامون على النساء...)

الكافی: ابن ابی العوجاء اشكال می کرد! (چرا زن بیچاره ضعیف یک سهم بگیرد و مردان دو سهم داشته باشند!) این را به حضرت صادق (ع) عرض کردند، حضرت فرمود: چون جهاد - نفقه - دیه به عهده زن نیست و به عهده مردان است لذا (زن یک سهم دارد و مرد دو سهم).

ادامه دارد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی